

## روایت و برداشتی دیگر از سه حکایت کلیله و دمنه در مثنوی

(ص ۴۱۰ - ۳۹۵)

علی محمد مؤذنی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۳/۲۰

تاریخ پذیرش قطعی: ۹۱/۱۲/۷

### چکیده

حکایت و قصه از قدیم‌الایام نقش مؤثری در القای مفاهیم و ایجاد انگیزه در مخاطبان داشته است. کلیله و دمنه که نام هندی آن پنجه تتره است، برگردانی است از آن کتاب به زبان پهلوی توسط بروزیه طبیب. کلیله و دمنه در ادب فارسی منشور و منظوم تأثیر زیادی داشته است. از آن جمله، مولانا در مثنوی دست کم از سه حکایت این کتاب ۱- «حکایت شیروخرگوش» ۲- «پادشاه پیلان و رسالت خرگوش» ۳- «سه ماهی عاقل و نیمه عاقل و جاهل با صیادان»، الهام گرفته و با هنرورزی و تناسب بحث و برداشت‌های خاص خود به طرح مسائل عرفانی و اخلاقی در آنها پرداخته است. وی با الهام از حکایات مزبور به گونه‌ای مخاطبان را به سوی مسائل عرفانی سوق میدهد. در این مقاله به چگونگی این مسأله پرداخته میشود.

### کلمات کلیدی

کلیله و دمنه، حکایات، مثنوی، شیر، خرگوش، فیل، رسالت، ماهی، صیادان

---

۱. استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران [al\\_moazzeni@yahoo.com](mailto:al_moazzeni@yahoo.com)

## مقدمه

ادبیات داستانی (Fiction)، امروزه یک نوع (ژانر) ادبی محسوب می‌شود و طرفداران زیادی یافته است و به آن دسته از آثار روایتی منثور اطلاق می‌شود که جنبه تخیلی آنها بر واقعیت غلبه دارد و شامل قصه، داستان کوتاه، داستان بلند، رمان و رمان کوتاه می‌شود (سیماداد، فرهنگ اصطلاحات، ۲۴).

این نوع ادبی، موضوعات زیادی را دربر می‌گیرد و دارای اصول و ضوابطی است. حجم زیادی از تولیدات ادبی معاصر در این زمینه خلق و عرضه می‌شود. از قصه گرفته تا رمان‌ها و فیلم‌نامه‌ها و... و از نظر محتوی شامل رمان‌های واقعی، تخیلی، تاریخی، روانشناسی، جامعه‌شناسی و... می‌شود. شخصیت‌پردازی، زاویه دید، فضا، لحن، پیرنگ، گره‌گشایی و... از عناصری هستند که در ساختار این نوع ادبی حائز اهمیتند. قصه‌ها و حکایاتی که از قدیم‌الایام در بین جوامع مطرح و رایج بوده است ممکن است از نظر برخی از عناصر، و مهم‌تر از همه (Pilot) پیرنگ که روابط علت و معلولی حوادث را تشکیل می‌دهد سست باشد. قصه‌ها و حکایات شبیه کرامت و اتفاقات غیرمعمولی و عجیب و گفتگوهای حیوانات با هم و مناظره‌های میان عناصر بی‌جان ... دارای ضعف پیرنگ هستند.

از میان کتاب‌هایی که در ادب پس از خود تأثیرگذارده است، کتاب «کلیله و دمنه» است. متون منثور متعددی از جمله اخلاق محتشمی، اخلاق ناصری، الادب الوجیز، بختیارنامه، ترجمه یمینی، رساله مناظره گل و مل، روضه‌العقول، سمط‌العلی، سندبادنامه و... تحت تأثیر این کتاب واقع شده‌اند. در میان این آثار شاید اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی از حیث سبک تحریر، نزدیک‌ترین کس به نصرالله منشی، اوست و در سبک او آثار تصنع و تقلید چندان نمایان نیست (همان، بب و بیج).

از کتاب‌های منظومی که تحت تأثیر حکایات این کتاب واقع شده است، مثنوی مولاناست که تأثیر فراوانی از کلیله و دمنه در نظم و نثر فارسی داشته است، اهمیت و معروفیت این کتاب را در حوزه زبان و ادب فارسی بیشتر نمایان می‌کند.

کتاب کلیله و دمنه چنانکه به اجمال گذشت در آیین مملکت‌داری و شناخت وزرا و آزمودن آنها و نفوذ دشمنان در ارکان مملکت و راههای شناخت و تدارک آنها و... بوده است که برای طبقه‌ای خاص و حاکمه مورد استفاده قرار می‌گرفته است و در مطاوی آن به مبانی اخلاقی، اجتماعی و... اشاره شده است.

مولانا دست‌کم در سه حکایت که به وضوح به آنها اشاره می‌کند، تحت تأثیر کلیله و دمنه واقع شده است.

۱. در دفتر اول در موضوع «در بیان توکل و ترک جهد گفتن نخچیران که از بیت ۸۹۹ آغاز می شود، حکایت «خرگوش و شیر» آمده که این داستان در صفحه ۸۶ کتاب کلیله و دمنه با عنوان «خرگوشی که به حیلت شیر را هلاک کرد» ذکر گردیده است.

۲. حکایت «خرگوش و پیل و رسالت خرگوش از طرف ماه»، که در دفتر سوم از بیت ۲۷۳۸ آغاز می شود و در کلیله و دمنه با عنوان «ملک پیلان و خرگوش» در صفحه ۲۰۲ آمده است.

۳. قصه «آبگیر و صیادان و ماهی عاقل و نیمه عاقل و جاهل که در دفتر چهارم از بیت ۲۲۰۳ آغاز می شود و با عنوان «سه ماهی که در آبگیری بودند» در صفحه ۹۱ کلیله و دمنه بیان شده است.

مولانا آگاهانه در حکایات مقتبس از کلیله و دمنه به این تأثیرپذیری اشاره می کند و حکایات را قشر داستان به حساب می آورد و با برداشت ویژه‌ای که از آنها دارد، ذهن مخاطبان را به سوی مغز و حقیقت حکایت هدایت می کند:

این کلیله و دمنه جمله افتراست      ورنه کی با زاغ لک‌لک را مراست  
(دفتر چهارم، ۳۶۲۱)

\*\*\*

در کلیله خوانده باشی لیک آن      قشر قصه باشد و این مغز جان  
(همان، ۲۲۰۳)

\*\*\*

از کلیله باز جو آن قصه را      و اندر آن قصه طلب کن حصه را  
(دفتر اول، ۸۹۹)

\*\*\*

شاهنامه یا کلیله پیش تو      همچنان باشد که قرآن از عتو  
فرق آنکه باشد از حق و مجاز      که کند کحل عنایت چشم باز  
(دفتر چهارم، ۳۴۶۳-۴)

### الف: حکایت شیر و خرگوش

خلاصه حکایت شیر و خرگوش بر اساس روایت کلیله و دمنه: آورده‌اند که وحوش در مرغزاری سر سبز و پر از نعمت به شادمانی می گذراندند اما در همسایگی آنها شیری زندگی می کرد که ناگهان به گروه وحوش حمله می برد و طعمه خود را از آنها تأمین مینمود. وحوش جمع شدند و پس از تصویب مقرر داشتند که به شیر اطلاع دهند که دیگر

برای شکار، خود را به زحمت و تقللاً نیفکند. هر روز که قرعه به نام یکی از وحوش افتاد در ساعت معین نزد شیر برود و خود را تسلیم شیر کند. مدتی بدین شیوه کار انجام گرفت تا نوبت به خرگوش رسید. خرگوش گفت به من فرصتی بدهید تا با تأمل، شما را از شرّ شیر رهایی بخشم. وحوش هم پذیرفتند. خرگوش تعمداً در رفتن نزد شیر تأخیر کرد و زمانی که به شیر رسید به علت این تأخیر، او را بسیار خشمگین یافت. خرگوش به عنوان عذرخواهی گفت من به موقع آمدم اما شیری را در راه دیدم که او ادعای سلطنت می کرد. از قضا وحوش، خرگوش دیگری نیز به همراه من فرستاده بودند که او را به گروگان نزد آن شیر گذاشتم. علت تأخیر این بود. من آمدم تا تو را از آن رویداد بی‌گناهانم. شیر چون این سخن شنید گفت بیا و آن شیر را به من نشان بده. هر دو با هم رفتند و خرگوش با فاصله‌ای بر سر آن چاه بزرگ و پرآب ایستاد. شیر گفت: چرا نزدیک تر نمی‌آیی؟ خرگوش پاسخ داد از ترس، مرا یارای آن نیست که به چاه نزدیک شوم اگر تو مرا در آغوش بگیری به پشتیبانی و دلگرمی تو، آن شیر را به تو نشان می‌دهم. شیر پذیرفت و چون به چاه نگریست شیری که خرگوشی را در آغوش داشت مشاهده کرد و بی‌درنگ خرگوش را به زمین گذاشت و از فرط خشم به شیری که به تصور خود در چاه بود حمله کرد و در آب غرق شد و به هلاکت رسید. خرگوش با خوشحالی برگشت و وحوش را از این مسأله باخبر ساخت و آنها به میمنت پیروزی بر خصم به شادمانی و پایکوبی پرداختند.

در روایت مثنوی، بن‌مایه اصلی این حکایت همان است که در کلیله بود اما حدود پانصد بیت از دفتر اول را به خود اختصاص داده است. با این تفاوت که در طرح داستان بزرگ نخچیران به موضوعات دیگری مثل «جبر و اختیار» که از مسائل مهم کلام اسلامی است پرداخته شده و به شیوه حکایات تودرتو در فروع داستان به موارد متعدد دیگری نیز اشاره شده است از جمله:

بیان توکل و ترک جهد گفتن نخچیران به شیر؛ جواب شیر درباره فواید جهد؛ ترجیح جهد بر توکل از زبان شیر؛ ترجیح توکل بر جهد از زبان نخچیران؛ فرعون و کشتن پسران؛ داستان مردی که برای رها شدن از دست عزراییل از حضرت سلیمان استمداد کرد؛ مذمت حرص؛ زیافت تأویل رکیک مگس؛ مکر خرگوش؛ قصه هدهد و سلیمان درباره قضا، طعنه زاغ در ادعای هدهد؛ قصه آدم (ع) و قضای الهی؛ و...

و نتیجه‌گیری مولانا از شکست دشمن خارجی و با استناد به احادیث پیامبر اکرم (ص) در مورد جهاد اکبر (مبارزه با نفس) و هلاکت ستمگر در ستم خویش و آتش ظلمی که برافروخته است و... حکایت را دامنه‌دارتر کرده است.

افزون بر موضوعات مشترک حکایات در موضعی از مثنوی دیالوگ‌ها و گفتگوها، نسبت به کللیه مفصل‌تر آمده است و احیاناً به طرح معارف اسلامی و عرفانی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی در خلال داستان‌ها پرداخته شده و به آیات و احادیث و ضرب‌المثل‌ها مزین گردیده است.

مثلاً در پیمانی که در آغاز داستان میان شیر و نخچیران بسته می‌شود، در مثنوی آمده است که شیر پیمان را با شرایطی می‌پذیرد و چون سردوگرم روزگار را دیده است سعی می‌کند که در این پیمان زیان نبیند، بنابراین دامنه سخن در این قسمت هم گسترده‌تر می‌شود:

مکرها بس دیده‌ام از زید و بکر	گفت آری گر وفا بینم نه مکر
من گزیده زخم مار و کژدمم	من هلاک فعل و مکر مردمم
از همه مردم بتر در مکر و کین	مردم نفس از درونم در کمین
قول پیغمبر به جان و دل گزید...	گوش من لایلدغ المومن شنید

(دفتر اول، ۹۰۷-۹۰۴)

که در بیت پایانی از حدیث معروف «لایلدغ المومن من جُحِرٍ واحدٍ مرتین» (احادیث مثنوی، ۹) بهره گرفته شده است.

در کللیه پس از اینکه قرعه به نام خرگوش می‌افتد از وحوش می‌خواهد که اندکی به وی فرصت دهند تا خوب بیندیشد و راه‌هایی را بیابد. در مثنوی این مورد به تفصیل آمده است و گفتگویی که میان او و نخچیران در گرفته است ضمن گریز به مسائل اسلامی و آیات و احادیث قابل توجه‌تر است.

سوی آن شیر او دویدی همچو یوز	قرعه بر هرک اوفتادی روز روز
بانگ زد خرگوش آخر چند جور	چون به خرگوش آمد این ساغر به دور

\*\*\*

#### پاسخ وحوش

جان فدا کردیم در عهد و وفا	قوم گفتند که چندین گاه ما
تا نرنجد شیر رورو زود زود	تو مجو بد نامی ما ای عنود

\*\*\*

#### پاسخ خرگوش

تا به مکر از بلا بیرون جهید	گفت ای یاران مرا مهلت دهید
ماند این میراث فرزندان	تا امان یابد به مکر جانتان

هر پیمبر در میان امتان  
کز فلک راه برون شو دیده بود  
مردمش چون مردمک دیدند خرد  
همچنین تا مخلصی می خواندشان  
در نظر چون مردم پیچیده بود  
در بزرگی مردمک کس ره نبرد

\* \* \*

#### پاسخ وحوش

قوم گفتندش که ای خرگوش دار  
هین چه لافست این که از تو بهتران  
معجبی یا خود قضا مان در پی است  
خویش را اندازه خرگوش دار  
در نیاوردند اندر خاطر آن  
ورنه این دم لایق چون تو کی است

\* \* \*

#### پاسخ خرگوش

گفت ای یاران حقم الهام داد  
آنچ حق آموخت مر زنبور را  
خانه‌ها سازد پر از حلوای تر  
آنچ حق آموخت کرم پیله را  
آدم خاکی ز حق آموخت علم  
نام و ناموس ملک را در شکست  
مرضعیفی را قوی رایبی فتاد  
آن نباشد شیر را و گاو را  
حق بر او آن علم را بگشاد در  
هیچ پیلی داند آن گون حیلہ را  
تا به هفتم آسمان افروخت علم  
کوری آن کس که در حق در شک است  
(دفتر اول، ۱۰۱۳-۹۹۵)

چنانکه ملاحظه میشود، دو جمله ساده پرسش و پاسخ در کلیله و دمنه در قالب یک گفتگوی مفصل در مثنوی گسترش یافته و به آیات: «و اوحی ربک الی التحل...» (نحل، ۶۸) درباره زنبور عسل و «علم الاسماء کلها...» (بقره، ۳۱) در مورد تعلیم اسماء الهی به حضرت آدم اشاره شده است. تأخیر خرگوش و حالت شیر در کلیله چنین آمده است: «شیر را دلتنگ یافت. آتش گرسنگی او را بر باد تند نشانده بود و فروغ خشم در حرکات و سکنت وی پدید آمده، چنانکه آب دهان او خشک ایستاده بود و نقض عهد را در خاک می جست.» (کلیله و دمنه، ص ۷-۸۶)

که بصورت موجز اما رسا بیان شده و از صنایع ادبی مراعات النظیر و تضاد و طباق مثل آب، خاک و باد و آتش استفاده شده و به زیبایی در عبارت به کار رفته است. همین مطلب در مثنوی به صورت مشروح و گسترده‌تر عرضه شده و به موضوعات دیگری نیز کشیده شده است.

ساعتی تأخیر کرد اندر شدن  
بعد از آن شد پیش شیر پنجه زن

خاک را می کند وی غرید شیر

\*\*\*

خام باشد خام و سست و نارسان  
چند بفریبید مرا این دهر چند  
چون نه پس بیند نه پیش از احمقیش  
قحط معنی در میان نام‌ها  
لفظ شیرین ریگ آب عمر ماست...  
(دفتر اول، ۱۰۶۱-۱۰۵۵)

دید کان خرگوش می آید ز دور  
خشمگین و تند و تیز و ترش رو  
و زدلیری دفع آن ریبت بود  
بانگ برزد شیرهای ای ناخلف  
من که گوش پیل نر مالیده‌ام  
امر ما را افکنند اندر زمین  
غرّه این شیر ای خرگوش کن!

\*\*\*

گر دهد عفو خداوندیت دست

\*\*\*

این زمان آیند در پیش شهان  
عذر احمق را نمی‌شاید شنید  
عذر نادان زهر دانش کش بود  
من چه خرگوشم که در گوشم نهی

\*\*\*

عذراستم دیده‌ای را گوش دار

زان سبب کاندر شدن او ماند دیر

### پاسخ شیر

گفت من گفتم که عهد آن خسان  
دمدمه ایشان مرا از خرفگند  
سخت در ماند امیر سست ریش  
راه هموار است و زیرش دام‌ها  
لفظ‌ها و نام‌ها چون دام‌هاست

شیر اندر آتش و در خشم و شور  
می دود بی‌دهشت و گستاخ او  
کز شکسته آمدن تهمت بود  
چون رسید او پیشتر نزدیک صف  
من که گاوآن را ز هم بدریده‌ام  
نیم خرگوشی که باشد کو چنین  
ترک خواب و غفلت خرگوش کن

### پاسخ خرگوش

گفت خرگوش الامان عذریم هست

### پاسخ شیر

گفت چه عذر ای قصور ابلهان  
مرغ بی‌وقتی سرت باید برید  
عذر احمق بتتر از جرمش بود  
عذرت ای خرگوش از دانش تهی

### پاسخ خرگوش

گفت ای شه ناکسی را کس شمار

خاصه از بهر زکوه جاه خود گمرهی را تو مران از راه خود...  
(همان، ۱۱۶۳-۱۱۵۰)

چنانچه ملاحظه می‌شود این گفتگو در مثنوی به تفصیل آمده و با طرح مسائل فرهنگی و روانشناسی و... گسترش یافته است. و همچنین برخی از بخش‌های دیگر حکایت به مناسبت‌هایی بسط یافته در حالی که در روایت کلیله و دمنه این چنین نیست. مواردی از حکایت، ذهن و زبان تداعیگر مولانا را وادار کرده است که به مطالب و موضوعات دیگر بپردازد. توصیف تاریکی چاه، ذهن مولانا را به ظلم و ستم معطوف داشته تا با پیوند زدن ظلمت و ظلم بازگشت ستم را به ستمگر از امور مسلم بدانند و به مفهوم حدیث «من حفر لایحه حفرة وقع فیها» (احادیث مثنوی، ۱۴) استناد جوید.

زان که ظلمش در سرش آینه بود  
این چنین گفتند جمله عالمان  
عدل فرموده است بترا بر  
از برای خویش دامی می‌کنی  
بهر خود چه می‌کنی اندازه کن  
از نبی ذاجاء نصرالله خوان  
نک جزا طیراً ابابیلت رسید  
غلغل افتد در سپاه آسمان  
درد دندان بگیرد چون کنی  
خویش را شناخت آن دم از عدو  
لاجرم بر خویش شمشیری کشید  
خوی تو باشد در ایشان ای فلان...  
(دفتر اول، ۱۳۱۹-۱۳۰۸)

در فتاد اندر چهی کونده بود  
چاه مظلّم گشت ظلم ظالمان  
هرک ظالم تر چاهش با هول تر  
ای که تو از ظلم چاهی می‌کنی  
گرد خود چون کرم پیله بر متن  
مرضعیفان را تو بی‌خصمی مدان  
گر تو پیلی خصم تو از تو رمید  
گر ضعیفی در زمین خواهد امان  
گر به دندانش گزی پر خون کنی  
شیر خود را دید در چه وز غلو  
عکس خود را او عدو خویش دید  
ای بسی ظلمی که بینی در کسان

\*\*\*

چون خرگوش، مزده این پیروزی را به نخچیران داد، شور و شعفی به آنها دست داد که به پایکوبی و نشاط پرداختند. این قسمت هم در مثنوی به تفصیل بیان شده که در کلیله به صورت موجز برگزار گردیده است. نمونه را چند بیتی آورده می‌شود.

کابشر و یا قوم اذجاء البشیر  
کان سگ دوزخ به دوزخ رفت باز

سوی نخچیران دوید آن شیر گیر  
مزده مزده ای گروه عیش ساز

مژده مژده کان عدو جانها      کند قهر خالقش دندانها  
آنک از پنجه بسی سرها بکوفت      همچو خس جاروب مرگش هم بروفت  
(همان، ۱۳۵۶-۱۳۵۳)

\* \* \*

مولانا حکایت را ادامه می دهد و به استناد حدیث پیامبر (ص) «رجعنا من الجهاد الاصر الى الجهاد الاکبر» مخاطبان را به شکست دادن دشمن درونی که همان نفس اماره که سرسخت ترین آنهاست: «اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک» (احادیث مثنوی، ۹) ترغیب می کند و حکایت بدین گونه ادامه می یابد که در روایت کلیله و دمنه وجود ندارد.

ای شهان کشتیم ما خصم برون      ماند خصمی زو بتدر در اندرون  
کشتن این کار عقل و هوش نیست      شیر باطن سخره خرگوش نیست  
دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست      کو به دریاها نگردهد کم و کاست  
هفت دریا را در آشامد هنوز      کم نگردهد سوزش آن خلق سوز...  
(همان، ۱۳۷۶-۱۳۷۳)

### ب: حکایت ملک پیلان و خرگوش

خلاصه حکایت: روزگاری در سرزمین پیلان خشکسالی اتفاق افتاد. پادشاه پیلان، گروهی را مأمور کرد که در سرزمینهای اطراف به جستجوی آب بپردازند. آنها در سرزمین خرگوشان چشمه‌ای پر آب به نام «قمر» یافتند و خبر به پادشاه رساندند. وی دستور داد، پیلان به آن سرزمین کوچ کنند. چون پیلان به سرزمین خرگوشان وارد شدند، گروه زیادی از خرگوشان لگدمال شدند و از بین رفتند. مدتی بدین شیوه سپری شد. خرگوش‌ها به پیش پادشاه خود رفتند و برای رهایی از آزار پیلان راهنمایی خواستند. وی دستور داد، زیرک‌ترین خرگوش را به وی معرفی کنند تا پس از آزمودن و مشورت، وی را به عنان سفیر نزد ملک پیلان اعزام کند. آنها خرگوشی را به نام «پیروز» که زیرکترین بود انتخاب کردند. پادشاه وی را در تمام امور آزموده و زیرک یافت و بنابراین او را به عنوان سفیر نزد پادشاه پیلان اعزام کرد تا مشکل را بر طرف سازد. ماه پیغام می دهد که هرکس که خود را قوی تصور کند و بر ضعیفان نبخشاید و نسبت به آنها ستم روا دارد در غرور عظیم افتاده است و تو یکی از آنها هستی! تو را نصیحت می کنم که از این سرزمین صرف نظر کنی و بروی والا می آیم و تو را کور می کنم و به خواری می کشم. اگر در این مسأله تردید داری در شب مهتاب نزد چشمه بیا که در آن وقت من خود حاضرم. خود را در چشمه بشوی و سجده کن. شاه پیلان

چون خرطوم به آب برد، ماه در آب مضطرب شد. گمان کرد که ماه خشمگین شده است. به پیروز گفت شاید این کار، ماه را آزرده باشد. پیروز گفت چنین است و به ناچار ملک پیلان این رسالت ماه را تأیید کرد و پذیرفت که خود و دیگر پیلان چشمه را ترک کنند و هرگز بدانجا برنگردند. (کلیله و دمنه، ص ۵-۲۰۲ با تلخیص)

این حکایت در دفتر سوم مثنوی از بیت ۲۷۵۳-۲۷۳۸ به صورت موجز اما رسا آمده است:

این بدان ماند که خرگوشی بگفت  
کز رمه پیلان بر آن چشمه زلال  
جمله محروم و زخوف از چشمه دور  
از سرکه بانگ زد خرگوش زال  
که بیا رابع عشر ای شاه پیل  
شاه پیلا من رسولم پیش بیست  
ماه می گوید که ای پیلان روید  
ور نه من تان کور گردانم ستم  
ترک این چشمه بگویید و روید  
نک نشان آن است کاندر چشمه ماه  
آن فلان شب حاضر آ ای شاه پیل  
چونک هفت و هشت از مه بگذرید  
چونک زد خرطوم پیل آن شب در آب  
مانه ز آن پیلان گولیم ای گروه  
انبیا گفتند آوه پند جان

من رسول ماهم و با ماه جفت  
جمله نخجیران بدند اندر وبال  
حیله‌ای کردند چون کم بود زور  
سوی پیلان در شب غره هلال  
تا درون چشمه یابی این دلیل  
بر رسولان بند و زجر و خشم نیست  
چشمه آن ماست زین یکسو شوید  
گفتم از گردن برون انداختم  
تا ز زخم تیغ مه ایمن شوید  
مضطرب گردد ز پیل آب خواه  
تا درون چشمه‌یابی زین دلیل  
شاه پیل آمد ز چشمه می‌چرید  
مضطرب شد آب و مه کرد اضطراب  
که اضطراب ماه آردمان شکوه  
سخت‌تر کرد ای سفیهان پندتان  
(دفتر سوم، ۵۳-۲۷۳۸)

علاوه بر اشتراک موضوع اصلی این حکایت در کلیله و مثنوی، هر کدام هدفهای خاص دیگری را نیز دنبال میکنند. کلیله و دمنه چون کتابی است مشتمل بر مسایل اجتماعی و سیاسی و آیین‌کشورداری، در خلال حکایت به برخی از صفات که لازمه یک پادشاه دانا و رسول‌کاردان و با تجربه اوست می‌پردازد. پادشاه خرگوشان، باهوش‌ترین و کاردان‌ترین آن‌ها را به عنوان رسول برمی‌گزیند و اختیار تام بدو می‌بخشد که با اطمینان کامل و اعتماد به نفس با پادشاه پیلان مناظره کند و پیغام را برساند و به خوبی از عهده پاسخگویی و مأموریت برآید. ویژگی رسول را در خویشتن داری و حفظ اسرار پادشاه و حریم او در این داستان گنجانده شده و سرانجام خطا و اشتباهی که ممکن است در این رسالت اتفاق بیفتد

و سرزنش دشمنان و حاسدان را به دنبال داشته باشد در حکایت، مورد توجه قرار گرفته است.

به طور خلاصه، فهرست‌وار به موضوعات اصلی این حکایت در روایت کلیله و دمنه اشاره می‌شود: تعرض به سرزمین دیگر؛ راههای دفع آن به شیوه درست و منطقی و مؤثر؛ انتخاب بهترین سفیر؛ اهمیت مشورت؛ صداقت و امانت و دین داری سفیر؛ سپردن اختیار کامل به سفیر، همخوانی اندیشه و فکر سفیر با پادشاه؛ فرجام حال سفیر در بروز خطا از او؛ نرم خویی و ملاطفت در رساندن پیام؛ درستی کردن در جایی که لازم باشد؛ حفظ آیین و قوانین و شکوه پادشاهی کشور متجاوز و...

چنانکه قبلاً نیز اشاره شد، مولانا حکایات کلیله و دمنه را قشر داستان می‌داند و برداشت‌ها و تفسیرهای خاصی از حکایات و قصه‌ها می‌کند و توجه مخاطبان را به مغز و محتوای آن‌ها هدایت می‌کند. مولانا در دفتر سوم، آنجا که منکران، رسالت انبیا را نمی‌پذیرند و می‌گویند، رسول هم بایستی از جنس و خوی پادشاه (خدا) باشد آورده است:

هر رسول شاه باید جنس او      کی خدا نایب کند از زید و بکر  
همه زرقست و مکر      آب و گل کو خالق افلاک کو؟  
(دفتر سوم، ۴-۲۷۳۳)

ذهن تداعیگر مولانا متوجه رسالت خرگوش در کلیله و دمنه میشود و با آوردن این نکته که «نایب و منوب» و «رسول و پادشاه» از نظر معنا همسان هستند و رمز اینکه خداوند انبیا را از جنس مردم آفریده همین است که در بسیاری از ویژگی‌ها بایستی با هم مشترک باشند. مثلاً رسول از خود اختیاری ندارد و آنچه را که به او دستور میدهند انجام میدهد:

آنک از حق یابد او وحی و جواب      هر چه فرماید بود عین صواب  
آنک جان بخشد اگر بکشد رواست      نایبست و دست او دست خداست  
(دفتر اول، ۶-۲۲۵)

و بیدرنگ داستان خرگوشان و فیل را که موضوعی اجتماعی و سیاسی در کلیله و دمنه است می‌آورد و در خلال حکایت تا پایان آن به موضوعات دیگری می‌پردازد که در نتیجه‌گیری خاص مولانا و روشن شدن مطلب اصلی بسیار مؤثرند. از جمله: جواب گفتن انبیا به طعن منکران و مثال‌های دیگر؛ هرکسی نمی‌تواند مثلی بیاورد به ویژه در کار الهی؛ استهزاء و طعنه قوم به حضرت نوح زمانی که در بیابان کشتی می‌ساخت؛ حکایت دزدی که شب برای دزدی بن دیواری را میکند کسی به او گفت چه میکنی؟ گفت دهل میزنم! گفت صدایش کجاست؟ گفت فردا صدایش درمی‌آید و...

آنگاه مولانا به نتیجه‌گیری و برداشت خاص خود از این حکایت می‌پردازد. خرگوش را به دیو مانند کرده و نفس را به فیل. این دیو و شیطان باعث میشود که فیل که همان نفس است از آب حیات و چشمه ابدی محروم ماند و این روایت و برداشت مغایر است با آنچه در کلیله و دمنه آمده است:

<p>سر این خرگوش دان دیو فضول تا که نفس گول را محروم کرد بازگونه کرده‌ای معنیش را اضطراب ماه گفتمی در زلال قصه خرگوش و پیل آری و آب این چه ماند آخر ای کوران خام چه مه و چه آفتاب و چه فلک آفتاب آفتاب آفتاب</p>	<p>کی به پیش نفس تو آمد رسول ز آب حیوانی که از وی خضر خورد کفر گفتمی مستعد شونیش را که بترسانید پیلان را شغال خشیت پیلان زمه در اضطراب با مهی که شد زبونش خاص و عام چه عقول و چه نفوس و چه ملک این چه می گویم مگر هستم به خواب</p> <p style="text-align: center;">(دفتر سوم، ۲۸۱۳-۲۸۰۶)</p>
---	---

\* \* \*

مولانا در ادامه بحث به کارها و حکمت‌های الهی می‌پردازد و ذهن جستجوگرش او را به یاد حکایت پیلانی که برای ویران ساختن مکه آمده بودند می‌اندازد که چگونه خداوند با فرستادن ابابیل (پرستو) آنها را منهدم ساخت و از بین برد. همچنین به معجزه حضرت موسی (ع) و غرق شدن فرعون و فرعونیان و باد صرصری که قوم عاد را با خانه‌هایشان از بن کند و با موضوع حکایت سنخیت دارد اشاره شده است. از جاذبه‌هایی که این نوع حکایات دارند و در جاهای دیگر مثنوی نیز آمده است مسأله پیروزی ضعیف بر قوی است و شاید از فرازهای موفق هر حکایت و داستانی این باشد که قهرمان آن به ظاهر ضعیف است ولی پیروز صحنه میشود. پیروزی خرگوش بر شیر؛ خرگوش بر پیل، و... از آنهاست.

<p>پیل خود چبود که سه مرغ پران اضعف مرغان ابابیل است و او</p>	<p>کوفتنند آن پیلکان را استخوان پیل را بدریید و نپذیرد رفو</p> <p style="text-align: center;">(همان، ۱۹-۱۸۱۸)</p>
---	---

\* \* \*

### ج: حکایت آبگیر و صیادان و سه ماهی

خلاصه داستان: سه ماهی یکی زیرک و دیگر نیمه زیرک و سوم غافل در برکه‌ای دور از آمد و شد مردم زندگی می‌کردن. ناگهان گذر صیادان به آن سوی افتاد. ماهی زیرک دریافت که آنها برای صیدشان آماده می‌شوند. به سرعت خود را از گذرگاه آب به دریا رساند و

رهایی یافت. ماهی نیمه عاقل چون مدتی درنگ کرد، فرصت را از دست داد و صیادان گذرگاههای آب را بستند و آن ماهی رهایی خود را دشوار یافت و فرصتی هم برای مشورت نیافت و با خود اندیشید که ممکن است مشورت با دیگران او را در تصمیم سست کند و آنها او را در ماندن در وطن ترغیب نمایند؛ با خود مکرری اندیشید و مثل ماهی مرده خود را به سطح آب آورد. چون صیاد او را دید به گمان اینکه مرده است با نفرت او را بیرون انداخت. سرانجام آن ماهی خود را کشان کشان به آب رساند و رهایی یافت. اما ماهی غافل که حزم و دوراندیشی نداشت، راهها را بر خود بسته دید و جای تأمل و درنگ هم برایش باقی نمانده بود ناگزیر در دام صیادان گرفتار شد. (کلیله و دمنه، ص ۹۲-۹۱)

این حکایت در کلیله و مثنوی تقریباً همسان است با اندک اختلافاتی در فروع آن. این حکایت نیز مثل دو حکایت پیشین، در کلیله بیشتر مربوط به تدبیر زندگی و شناخت زمان و دوستان و حزم و دوراندیشی و آیین زندگی است. از نشانه‌های عدم پیشرفت انسان در این حکایت این است که گروهی دوست ندارند که به آفاق سفر کنند تا جهان وسیع‌تر را نیز تجربه کنند و خود را به کمال برسانند. مهر وطن و زاد و بوم آنها را پایبند میکند که از سیر در آفاق باز مانند.

مولانا در ادامه مطالب پیش از این حکایت که نشانه‌های افراد عاقل و نیمه عاقل و غافل را ذکر میکند، برای وضوح و روشنی مطلب این حکایت را از کلیله می‌آورد و با ذوق و هنر خود آن را می‌پروراند و نتایج جدیدی را از آن اخذ میکند. از برداشتهای خاص او یکی در مورد وطن است: مسأله وطن که عموماً آن را زادگاه و محل رشد و نمو میدانند، مولانا از آن به وطن اصلی و نیستان عالم وجود تعبیر میکند. و انسان را به شناخت آن وطن و بازگشت به آن تشویق و ترغیب می‌نماید:

ای مسافر با مسافر رأی زن	زانک پایت لنگ دارد رأی زن
از دم حبّ الوطن بگذر مه ایست	که وطن آن سوست جان این سوی نیست
گر وطن خواهی گذر زان سوی شط	این حدیث راست را کم خوان غلط

(مثنوی، دفتر چهارم، ۲۲۱۲-۲۲۱۱)

\*\*\*

از برداشتها و نتیجه‌گیری خاص مولوی در این حکایت، فرجام تلخ آن ماهی غافل است که گرفتار میشود و در تابه‌ای آن را کباب میکنند و زبان حال او همان زبان حال کافران است که در آتش می‌گویند «و قالوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (ملک / ۱۰) اگر ما هم قول پیامبران را می‌شنیدیم و از سر عقل آن را می‌پذیرفتیم از دوزخیان نبودیم. قصه آن آبیگر است ای عنود که در سه ماهی اشگرف بود

قشر قصّه باشد و این مغز جان  
بر گذشتند و بدیدند آن ضمیر  
ماهیان واقف شدند و هوشمند  
عزم راه مشکل ناخواه کرد  
که یقین سستم کنند از مقدرت  
کاهلی و جهلشان بر من زند  
که ترا زنده کند و آن زنده کو؟  
(دفتر چهارم، ۲۲۰۹-۲۲۰۲)

\* \* \*

تو وطن بشناس ای خواجه نخست  
دل ز رأی و مشورتشان بر کنم  
چون علی تو آه اندر چاه کن  
شب رو و پنهان روی کن چون عسس  
بحر جو و ترک این گرداب گیر  
از مقام با خطر تا بحر نور  
می‌دود تا در تنش یک رگ بود  
خواب خود در چشم ترسنده کجاست  
راه دور و پهنه پهنه گرفت  
رفت آخر سوی امن و عافیت  
که نیابد حدّ آن را هیچ طرف  
(همان، ۲۲۴۰-۲۲۳۰)

\* \* \*

و ماهی نیمه عاقل با حيله‌ای خود را نجات داد. حيله او این بود که خود را به مردگی زد  
و نجات یافت. مولانا برای تحکیم سخن خود از حدیث معروف «موتوا قبل أن تموتوا» بهره  
جسته است.

چونک مانند از سایه عاقل جدا  
فوت شد از من چنان نیکو رفیق  
خویشتن را این زمان مرده کنم  
یأتی الموت تموتوا بالفتن  
آب می‌بردش نشیب و گه بلند

در کلیله خوانده باشی لیک آن  
چند صیادی سوی آن آبگیر  
پس شتابیدند تا دام آورند  
آنک عاقل بود عزم راه کرد  
گفت با اینها ندارم مشورت  
مهر زاد و بود بر جانشان تند  
مشورت را زنده‌ای باید نکو

همچنین حبّ الوطن باشد درست  
گفت آن ماهی زیرک ره کنم  
نیست وقت مشورت هین راه کن  
محرم آن آه کمیابست بس  
سوی دریا عزم کن زین آبگیر  
سینه را پا ساخت می رفت آن حدور  
همچو آهو کز پی او سگ بود  
خواب خرگوش و سگ اندر پی خطاست  
رفت آن ماهی ره دریا گرفت  
رنجها بسیار دید و عاقبت  
خویشتن افکند در دریای ژرف

گفت ماهی دگر وقت بلا  
کو سوی دریا شد و از غم عتیق  
لیک زان نندیشم و برخود زخم  
.. گفت موتوا کلکم من قبل ان  
همچنان مرد و شکم بالا فکند

پس گرفتش یک صیاد ارجمند  
غلط غلطان رفت پنهان اندر آب  
پس بروتف کرد و بر جایش فگند  
ماند آن احمق همی کرد اضطراب

و اما ماهی سوم که غفلت بر او چیره شده و فرصت‌ها را از دست داده بود پس از تلاش  
های مذبوحانه، توسط صیادان به دام افتاد:

از چپ و از راست می جست آن سلیم  
دام افکندند و اندر دام ماند  
تا به جهد خویش برهاند گلیم  
دام افکندند و اندر دام ماند  
احمقی او را در آن آتش نشاند  
بر سر آتش به پشت تابه‌ای  
با حماقت گشت او همخوابه‌ای  
او همی جوشید از تف سعیر  
عقل می‌گفتمش «الم یأتک نذیر»  
او همی گفت از شکنجه و از بلا  
همچو جان کافران قالوا بلی  
(همان، ۲۲۸۶-۲۲۲۶)

چنانکه ملاحظه می شود، این حکایت نیز در مثنوی به صورت گسترده‌تر آمده و  
برداشت های خاص مولانا با استناد به آیات و احادیث تبیین و پررنگ‌تر شده است که طبعاً  
در روایت کلیله و دمنه وجود ندارد.

در لابلای این حکایت، مولانا برای استشهاد و روشن شدن مطلب به حکایات مشابه و  
مربوط دیگری متوسل شده است. مثلاً دربارهٔ شناخت «وطن» با آوردن او را خاصه که  
برای استحباب هنگام وضو برای هر عضو آمده است و در آن اسراری نهفته است، حکایت  
مطایبه آمیزی را ذکر کرده است:

آن یکی در وقت استنجا بگفت  
گفت شخصی خوب ورد آورده‌ای  
که مرا با بوی جنت دار جفت  
لیک سوراخ دعاگم کرده‌ای...  
(دفتر چهارم، ۲-۲۲۲۱)

و یا برای تأسف و پشیمانی نخوردن از گذشته و ترک نصیحتگویی به غافلان به حکایت  
پرنده‌ای که در قفس محبوس است توسل بسته که پرنده به صاحب خود میگوید که مرا  
رها کن تا به تو سه پند در سه مکان بدهم: ۱- روی دستت ۲- روی دیوار ۳- روی درخت.  
اولین پند اینکه امر محالی را باور مکن؛ دومین پند آنکه بر گذشته تأسف مخور و سوم  
اینکه بدان که در شکم من مرواریدی است بی‌همتا به وزن سه درم‌سنگ که آن را از دست  
دادی! خواجه ناراحت می شود و شروع به گریستن میکند. مرغ به او میگوید آن سه پند را  
یادآور. یکی اینکه بر گذشته غم مخور، دوم اینکه وزن من سه درم‌سنگ نیست که  
مرواریدی به همین وزن در شکم داشته باشم، پس امر محالی را باور مکن. سوم پند گفتن

با جاهلان مثل بذر افکندن در شوره‌زار است پس از نصیحت کردن به آنها صرف‌نظر کن.  
(همان، ابیات ۲۲۴۵-۲۲۴۵)

### نتیجه

مولوی، حکایات ساده‌کلیده و دمنه را با روشهائی مطرح میکند که خواننده را به سوی مسائل عرفانی سوق دهد. از جمله این شگردها عبارتند از ورود به مباحث کلامی و آیات و احادیث در میان داستان، تبدیل مکالمات طولانی در مثنوی و طرح مسائل فرهنگی و روانشناسی در آن، آوردن داستانهای کوتاه دیگر در میان داستان اصلی.

### منابع

۱. قرآن کریم
۲. احادیث مثنوی، به جمع و تدوین بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ سوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱
۳. فرهنگ اصطلاحات ادبی، سیما داد، چاپ چهارم، انتشارات مروارید، ۱۳۸۷
۴. کلیده و دمنه، انشای ابوالمعالی نصرالله منشی به تصحیح و توضیح مجتبی مینوی تهرانی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۳
۵. گلگشت در جزیره مثنوی، برگزیده‌ای از شمس دفتر مثنوی معنوی، به کوشش علی محمد مؤذنی، چاپ اول، اندیشه پویا، ۱۳۸۰
۶. مثنوی طریق التحقیق حکیم سنایی، شرح و تعلیقات از علی محمد مؤذنی، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی آیه، چاپ اول، ۱۳۸۰
۷. مثنوی معنوی، جلال‌الدین محمد مولوی، به تصحیح نیکلسن، چاپ مؤسسه مطبوعاتی علمی، بی‌تا.